

نمایشنامه «ایرانیان» یکی از آثار مشهور اشیل است و فیلم ۴۰۰ گزارش سی جلی از مطالب آن است. استقبال غربی ها از این فیلم به دلیل توجه بیش از حد به فرهنگ یونانی بوده است. دکتر رضا داوری در این مقاله با بیان این مطلب که این نمایشنامه، آغاز خود آگاهی غربی است، به معرفی، تحلیل و نقد آن می پردازد.

دکتر رضا داوری اردکانی

نمایشنامه ایرانیان اثر اشیل (اسخولوس) تنها چهره پهلیمانده (جزء دوم) از یک تراژدی چهار بخشی است که در سال ۴۷۳ قبل از میلاد به صحنه نمایش آمده است. اگر بپرسند چرا سه قسمت دیگر باقی نمانده و این قسمت محفوظ مانده است نمی توان استحکام هنری و استواری تکنیکی اثر را دلیل آن دانست. چنان که بسیاری از منتقدان طی قریب به ۲ هزار و ۵۰۰ سالگی که از نوشته شدن «ایرانیان» می گذرد گفته اند نمایشنامه ایرانیان یک تراژدی حقیقی نیست. در تراژدی، جنگ آدمی یا تقدیر تمایز داده می شود و دل تماشاگران همواره پر از بیم و هیبت است. اما در نمایشنامه ایرانیان، شاعر از زبان ایرانیان (همه رایان) و ملکه ایران (آتوسا) مادر خشایارشا و همسر داریوش و یک بازگشته از جنگ و روح داریوش که از همدس آمده است (تو همدس مکتبی است که به اعتقاد یونانیان، مردگان به آنجا برده می شوند و ایرانیان نمی توانستند معتقد باشند که داریوش پس از مرگ در همدس اقامت کرده است) مصیبت و تالم شکست خشایارشا را باز می گویند و نوحه و ناله می کنند و در بناگویی شکوه امپراتوری برافراخته ایران آه تملک اگران این نمایشنامه در آتن با شادی و مفاخرت و بدون هیچ گونه احساس درد و غم به تماشا می آن می رفتند و روح آزاده از شکست در جنگ یا خشایارشا را تسلی می دادند.

در جریان تماشا هیچ حادثه نمایشی مهمی اتفاق نمی افتد بلکه از آغاز، حادثه اتفاق افتاده است؛ این حادثه، شکست ایران در سالامین است و بعد از آن هیچ حادثه ای نیست و اگر چیزی هست، به زبان مردان صحنه گزارش می شود نه اینکه وقوع پدید یاز بگردد و تماشاگران نمایشنامه ایرانیان در ظاهر، غم و شادی را میان یکدیگر تقسیم کرده اند. آنان که روی صحنه ایرانیان اند و چون نقش شکست خورده گان را بازی می کنند باید غمگین و ماتمیزده باشند. آنتیان هم طبعی است که از دیدن نمایشنامه تسلی می یافتند به نظر می رسد که این نمایشنامه از آن جهت ماندگار شده که مورد توجه مورخان قرار گرفته و یکی از منابع مهم در تاریخ نگاری غربی شده است. ایرانیان گزارش ظاهر ا دقیقی از جنگ ایران و آتن است که در آن حتی تعداد پیادمنظلم و سوار منظلم و عدد کشتی ها و ابزار و وسایل یا غلوه ذکر شده است. این نمایشنامه، گزارش جنگ خشایارشا با آتن است و به نظر می رسد که در آن، حوادث دو جنگ داریوش و خشایارشا با یونانیان، به هم آمیخته باشد.

این به هم آمیختگی به اثر اشیل لطمه ای وارد نمی کند اما چون گزارش او مأخذ هرودوت و بیشتر مورخان پس از او قرار گرفته باعث تحریفی در تاریخ باستان شده است.

امیرمهدی بدیع در کتاب خواندنی «یونانیان و بربرها» در مقام احترام به اشیل کوشیده است باز این مسئولیت را از دوش شاعر بردارد و به گردن مورخان بیندازد. او ظاهراً شأن شاعر را بلندتر از این دانسته است که چندین در دام نعیب گرفتار آید که به جای گزارش درست دروغ بگوید. حرمت شاعر محفوظ است اما برای یک مورخ بزرگ هم دروغ گفتن آسان نیست. ولی قضیه این نیست که اشیل و هرودوت دروغ گفته اند؛ آنها چیزی را گزارش کردند که از قرن هفدهم به این سوره فقط بی چون و چرا، مورد قبول قرار گرفته بلکه آغاز حادثه های بزرگ در تاریخ جهان تلقی شده است. با این حادثه «عقل و آزادی بر مادیگری و استبداد شرقی» (۱) پیروز شد و آندره زیگفید در کتاب «نظر کلی در ساره مدیترانه» نوشته است که: «در برخلاف ایرانیان، یونانیان باستان از همان زمان، غربی بودند. ماراتسون باید برای ما زیارتگاه باشد. گمان می کنم که هیچ کس نتواند بر این نظر خرده بگیرد. هنر کلی که یونانیان - این مردان آزاده - در برابر ایرانیان پاینداری می کردند در واقع مرزی را تعیین می نمودند که تاریخ از ایشان به ما انتقال داده است» (۲). این نوای پیروزی روح بر ماده را بوسه در کتاب «گفتاری درباره تاریخ جهان» در تفسیر جنگ یونان و ایران باز کرد اما استیاء است. اگر گمان کنیم که او این معنی را جعل کرده و بر اثر نفوذی که داشته است دیگران هم قول او را حجت گرفته اند بلکه همه چیز از نمایشنامه اشیل آغاز می شود.

تفاوت گفتار از زمان اشیل تا قرن هفدهم و آنچه از قرن هفدهم تا کنون گفته اند، در این است که در گفتار متقدمان اروپا ملامتی صراحت ندارد گرچه رگه های آن همواره پیدا بوده ولی در گفتار جدید هر جا مطلب نقل می شود مراد انبساط اروپا محوری و مزیت و فضیلت غرب است. اکنون به تلخیص نمایشنامه ایرانیان بپردازیم. بخش دیگر آن هم مربوط به جنگ یونانیان و بربرها بوده است. در نمایشنامه ایرانیان، گزارش و اخبار حوادثی که در جنگ روی داده است در صحنه نمایش داده می شود. همینوایان که آغاز کنندگان صحنه اند، ابتدا از امید پیروزی ایرانیان می گویند. آنها شاه و سپاه و سرداران او را که همه هیروی آسیایی نژادند و در پی شاه جوان می روند وصف می کنند. اما در همان ابتدا ناله یأس سر می دهند که «سرزمین آسیا که آنها را پرورش داد در فراق سوزان آنها می نالد». آنها نگراند که «یر خشایارشا چه گذشته و آیا گمان تیرانداز پیروز شده است یا نیروی نیزه های پولاد». می بینیم که همواران نگران شکست و صحنه را برای رسیدن خیر شکست و آثار و نتایج آن مهیا می کنند. در حالی که همواران گفته اند که از چه مناطقی و با چه تجهیزاتی نیروی نظامی به سمت یونان

رؤیای تعبیر شده

از ایرانیان تا یونانیان

رفته و نمی دانند چرا خبری از سپاه فرسیده است. آتوسا مادر شاه یعنی همسر داریوش وارد می شود و خوابی را که دیده است باز می گوید و تعبیر را از آنان می پرسد. رؤیای آتوسا رؤیای شکست است. او خواب دیده است که پسرش دو خواهر - یکی با جامه ایرانی و دیگر در لباس یونانی - را به آراهه خویش بسته است. زن ایرانی رام و مطیع بوده اما یونانی سرکش کرده و آراهه را سرنگون ساخته است. در رؤیای آتوسا وقتی خشایارشا بر زمین می افتد داریوش در کنار پسر ظاهر می شود و خشایارشا که او را می بیند جمله بر تن می درسد. روایت این رؤیا توس و ویس و نگرانی بیشتر می شود. همواران خواب را تعبیر نمی کنند بلکه از او می خواهند که از روح داریوش مدد گیرد و درخواست کند که خوبی ها را برای ایران بفرستد. همواران، ملکه را تسلی می دهند اما او با حالتی آشفتگی می خواهد بپندد آن در کجای زمین قرار دارد و همواران پاسخ می دهند «دور در سوی غرب آنجا که پادشاه آفتاب غروب می کند» و آتوسا می پرسد و فرزندم آرزوی من چیست. چنین شهری را داشت؟ و پاسخ می شنود. آن وقت سراسر یونان فرمانبردار می شد و وقتی آتوسا می پرسد چووان این گله و فرمانده این مردم کیست، همواران پاسخ می دهند

تعبیر شده

کسی را برده یا بنده نمی دانند. از شنیدن این اوصاف آتوسا در می یابد که حق سپاه ایران شکست است و می گویند «آنچه می گویند آندوهی گران برای مادران از دست رفتگان است». همواران گویی در این هنگام مردی را می بینند که دوان دوان می آید و از طرز دویدن او در می یابند که او از ایرانیان است. او پستی است که از جنگ خبر آورده است. پیک خبر آورده است که همه سپاه بربر نابود شد. تاکید او بر این است که نیروی عظیم ایران در برابر شمار اندک سپاه یونان شکست خورده است. او نام سرداران بزرگ ایران را یکی یکی ذکر می کند و از جامه دریدن خشایارشا می گوید و این شکست را تقدیر یکی از خدایان می داند. آتوسا با همواران، هم صدا می شود و ناله می کند که آیا پسندیده نبود آن همه بربر که ملبقا در ماراتسون از پای درآمدند؟

پیکر حوادث را یک به یک و مرحله به مرحله شرح می دهد تا آتوسا وارد می شود و از اینکه رؤیای او را بد تعبیر کرده اند گله می کند و می رود که به خدایان نماز بگذارد و سفرارش می کند که اگر خشایارشا از راه برسد (پیداست که منتظرند بی تشریفات و بدون همراهان و مانند یک شخص معمولی و نه یک شاه بیاید) دلناری اش



دهند و همراه او به خله آیند. اتوسا یا پیک و ملتزمان خود بیرون می‌رود و از این لحظه، هم‌اوزان بخش اصلی نمایشنامه را می‌سرایند. آنها رنج زنان ایران و ماتم آنان و خالی شدن خاک آسیا را یادآوری می‌کنند و دروغ می‌خورند که خشایارشا ی جوان همه را نابخردانه به دنبال خود کشید از داریوش ستایش می‌کنند و دوباره از مصیبتی که بر سر ایران آمده می‌گویند و دروغ می‌خورند که: سال‌های سال، سراسر خاک آسیا دیگر از حکام ایران اطاعت نمی‌کند خراج نخواهند داد.

سزیرا اقتدار پادشاه از میان رفته است و خلق آزاد وقتی یوغ زور برداشته شده است حرفش را می‌زنند و بالاخره

باز آواکس جزیرهای در آب گورستان قدرت ایران است وقتی هم‌اوزان مراسم تدفین قدرت ایران در جزیره آواکس را می‌سرایند اتوسا وارد می‌شود تا باز نوحه سر کند و به هم‌اوزان بگوید داریوش را بطلبید و او می‌رود پیشکش‌ها را تقدیم خدایان جهان زمین کند.

هم‌اوزان از خدایان می‌خواهند که روح بزرگ داریوش را نزد آنان بازگرداند و از شاه در گذشته می‌پرستند که آیا سخن روشن بربری آنها و این صوت از زبان حزن‌انگیز و آوای اندوه‌ها را می‌شنود؟ یک پلر دیگر هم‌اوزان به ستایش از داریوش می‌پردازند و او را مردی که هرگز ایران مانندش را دقت نکرده است می‌خوانند و تمنا می‌کنند که سرورش این داریوش در فضای ظلمت مرگ‌آوری که آنان در آن به‌سر می‌برند ظاهر شود و بشنود که همه جوانان از میان رفته‌اند و کشتی‌ها

آسیب رسانده‌اند خواهند رسید و بالاخره به اتوسا می‌گوید جمله‌ای در خور برای فرزندش فراهم سازد داریوش ناپدید می‌شود و اتوسا می‌رود تا جامه‌ای مناسب بیاورد. هم‌اوزان دوباره نوحه ساز می‌کنند و از عظمت گذشته و انبار و مصیبت فرارسیده می‌گویند؛ مصیبتی که به خواست خدایان بر آنان نازل شده است. در این اثنا خشایارشا وارد می‌شود او از اینکه تقدیر با سنگری، نژاد ایرانی را نابود کرد می‌نالند و خطاب به زئوس می‌گوید کاش من هم در میان کشتگان می‌بودم. هم‌اوزان دوباره مصیبت را با سرزنش خشایارشا تکرار می‌کنند و به او می‌گویند قاره آسیا به زانو درآمده است خشایارشا و هم‌اوزان برای کشتگان و سرداران و نامداران اشک می‌ریزند و این زاری شدت می‌گیرد و به اوج می‌رسد و بالاخره خشایارشا عزم بیرون رفتن می‌کند و هم‌اوزان هم می‌گویند یا ناله و زاری در التزامت می‌آیم.

«ایرانیان» اثر صجیبی است که با شکست ایران در رؤیای همسر داریوش آغاز می‌شود. اما در حقیقت این رؤیا، رؤیای یک شاعر یونانی است؛ رؤیایی که یک تاریخ شده است و شاید هیچ نظیری در تاریخ بشر نداشته باشد؛ پس دیگر نبرسیم که آیا «ایرانیان» نظم و پیوستگی یک درام یا تراژدی را دارد یا ندارد. در این رؤیا همه یونانی‌اند و همه چیز یونانی است. بنابراین دولت ماد مدوس است که نژاد یونانی دارد. داریوش و هم‌اوزان که ایران قومند و اتوسا (که بنا بر نقل بعضی تواریخ او به داریوش اصرار می‌کرده است که به یونان لشکر کشی کند) و حتی خشایارشا به خدایان یونانی معتقدند و به آنان نماز می‌گزارند و پیشکش می‌کنند. حتی سردگان و از جمله داریوش پس از مرگ در هادس به‌سر می‌برند و از آنجا است که به زمین احضار می‌شوند. هادس به اعتقاد یونانیان در زیر زمین قرار دارد و جایگاه مردگان است. همه چیز در نمایشنامه اشیل، یونانی است؛ حتی ایرانیان خود را بربر می‌خوانند؛ پس اگر چنین است چرا چنین معارضه و مقابله‌ای روی داده است؟ ظاهراً هیچ‌یک از جنگ‌های ایران و یونان به صورتی که در «ایرانیان» وصف شده روی نداده است. داریوش در ماراتون از یونان شکست خورده و خشایارشا برای انتقام به آتن رفته و آتن را تصرف کرده است؛ اینکه می‌توانسته است در آتن بماند یا نمماند مسئله دیگری است. در نمایشنامه اشیل تقابل میان ایران و یونان آن زمان نیست. در رؤیای اشیل، تقابل ایران و یونان با بربر و هلن که می‌توانست یک تقابل واقعی باشد به تقابل تاریخی آسیا و اروپا و شرق و غرب بدل شده است و سر ماندگاری آن را در این تبدیل باید جست.

پس آیا «ایرانیان» یک اثر هنری که نیروی ماندگاری را درون خود داشته باشد نبوده است؟ من به آسانی نمی‌توانم به این پرسش پاسخ بدهم بلکه بکجا دیگر قصه را باز می‌گویم تا آن را بر اوصاف و تعاریف تراژدی تطبیق کنم.

خشایارشا به یونان لشکر کشیده است. ایرانیان نگران کار شاه و سپاهند. ملکه ایران خولویی می‌بیند که تعبیرش شکست است و در حالی که هر دم نگرانی بیشتر

می‌شود پیکی از راه می‌رسد و خیر شکست را می‌آورد. پاستین خیر، نوحه و ناله آغاز می‌شود و همه به سرزنش خشایارشا می‌پردازند که به جنگ یا تقدیر برخاسته است. البته خشایارشا یعنی قهرمانی که به جنگ تقدیر رفته و بایست گرفتار مذلت شود. در متن قصه حضور ندارد و به کلی بی‌خبر است که در برابر تقدیر ایستاده است. ایرانیان زاری می‌کنند و به سراغ روح داریوش می‌روند تا از او راه چاره را بپرسند. او هم چاره‌های ندارد و به منزل مردگان بازمی‌گردد. در پایان نمایش، شخصیت شکست خورده یعنی خشایارشا بازمی‌گردد و در نوحه نوحه گران شرکت می‌کند و با آنان در حال نوحه و زاری به قصر خویش می‌رود؛ این یک گزارش جنگ است و نه نمایش. آن گزارش واقعه‌ای که به صورت دیگر اتفاق افتاده است. من نمی‌توانم درباره شعر اشیل چیزی بگویم اما از ترجمه متن هم می‌توان دریافت که در نمایشنامه هیچ کشش و حرکتی نیست. بیم و هول و هراس و شفقت هم صرف گزارش و نمایش هول و هراس است. در حقیقت نمایشنامه ایرانیان یکسره ذکر و وصف مصیبت است نه اینکه تماشاگرانش در صحنه شاهد شکست قهرمان باشند. اصلاً این نمایش قهرمانی ندارد و معلوم نیست عناصر تراژدی را در آن چگونه باید پیدا کرد. مع هذا ایرانیان شرایط صوری یک تراژدی را دارد. قهرمان آن یعنی خشایارشا می‌توانسته است یک شخصیت تراژیک باشد (که البته در واقع نبوده است)؛ او در داستان اشیل مرتکب خطایی شده که می‌بایست مکافات شود. او شکست می‌خورد. شکست قهرمان در تراژدی باید دل بیننده نمایش را به درد آورد و شفقت و احترام او را نسبت به قهرمان برانگیزد. تماشاگران آتنی ممکن است در دل خود نسبت به سردار سپاه شکست خورده احساسی ترحم کرده باشند. اما در کار او عظمتی ندیده‌اند و چگونه می‌توانستند او را قهرمان بدانند. در حالی که شاعرشان او را خوار و سرافکننده وصف کرده بود؟

مع هذا ایرانیان اثری است که باقی مانده و به زبان‌های مختلف (و حداقل ۵ بار به فارسی) ترجمه شده است. به نظر من این نمایشنامه اگر در عباد تراژدی‌های تاریخ قرار نگیرد و از این حیث مهم تلقی نشود. مسلمانان دو جهت دیگر اهمیت دارد:

۱- رؤیای اشیل منبع اصلی روایات هروذوت و بیشتر مورخان بوده است که تاریخ یونان باستان را نوشته‌اند. بعضی از این مورخان گویی باور کرده و خواست‌اند به دیگران بیاورند که سخنان هم‌اوزان یا آنچه در نمایشنامه به زبان داریوش و اتوسا آمده است در حقیقت حکایت و گزارش جنگ به زبان ایرانیان است. مورخان به جای اینکه تناقض‌گویی‌های نمایشنامه را درک کنند، بر شدت آن می‌افزایند و در حالی از شکست خشایارشا حکایت‌ها می‌گویند که بیم از پناه‌گان به قول خودشان ۲۰۰ هزار نفری ایران که در آتن مانده است در دلشان موج می‌زند. یونانیان تاریخ را تحریف کرده‌اند. آنها قصد تحریف تاریخ نداشته‌اند بلکه گفتار و رؤیای اشیل به دلشان نشست و مایه تسلی و امید آنان و رهگشای آینده اروپا و غرب شده

است. تمدن، اصل و نسب و سابقه و ریشه دارده این سابقه را سازندگان تمدن چهل نمی کنند بلکه آن را در گذشته می یابند و گذشتگان که این تمدن، آینده آنان بوده است. به اجمال کشف می کنند که در صدر یک تاریخ قرار دارند. اتفاقی نیست که برای اولین بار از زبان یک شاعر بزرگ شکست مارا بن بزرگ شده و آغاز تاریخ غربی و مظهر و مثال شکست بردگی و استبداد در برابر آزادی و قانون تلقی شده است.



۲ - نمایشنامه صرف نظر از اینکه قوام و نظام یک نمایشنامه را دارد یا ندارد متضمن بعضی نکات غیر متعارف است. چنان که قوم و مردمی را که شناخته شده اند و ادب و دین و فرهنگ معلوم دارند متأدب و معتقد به ادب و عقاید یونانی معرفی می کنند ایرانیان خود را بربر و زبان خود را بربری می خوانند و به صراحت می گویند که قصدشان بر زبان کردن آن بوده است. در نمایشنامه آمده است که آسپای ها کلهوار اطاعت می کنند اما یونانی ها سر برده و پنده نیستند و پنده و پند ندارند.

۳ - رؤیای اشیل پیش از آنکه رؤیای پیروزی غرب باشد، رؤیای شکست ایران و آنجا و شرق و تبدیل قدرت فرمی حکومت آن به سلطنت رسمی دنیوی است. در نمایشنامه، تمام غرب از تعرض شرق مصون مانده اما اشیل هیچ انشامای به سر گذشت و آینده آن نگرده است. شرق هم بر اثر خطای خود و جسارت به مقدسات یونانیان مجازات شده است. اشیل از اینکه بر سر آن مقدسات چه خواهد آمد چیزی نگفته است و نمی یابست بگوید اما این معنی نباید در تعبیر رؤیای او مورد غفلت قرار گیرد. اندکی بعد افلاطون از غرق شدن اتلانتیس در دریای گفته است.

۴ - اتنیان یا خوشحالی و خرسندی و بی خوفی و بیم نمایشنامه ایرانیان اشیل را تماشا کردند و شاید آن را تسلی بخش یافتند اما این نمایش، واجد اثر تهذیب و پالایشی که متقدمان آن را لازم و نتیجه ترازی می دانستند نبوده است و شاید میل به دروغ و فرور را در تماشاگران تقویت کرده باشد. وقتی گفته شد که ایرانیان رؤیای شاعر بوده است، آسان تر این بود که گفته شود اشیل دروغ گفته و تاریخ را جعل کرده ولی می دانیم که شاعر چون به احکام خیری کاری نکرده سخنش وری راست و دروغ است. اگر می گویند نمایشنامه ایرانیان یکسره خیر و اخبار است. در مورد صورت ظاهر سخن حق یا شمس است اما در حقیقت خیر نیست و با ملاک صحت و کذب در مورد آن حکم نمی شود.

برای ما که در دوران تجدید فکری هستیم و لغت اروپا و غرب را از مودمانیم شنیدیم معانی و الفاظی مانند «اروپای آزاده» و «شرق گله پرور» یک امر عادی است. یعنی ما عادت کردیم که اروپا و غرب را مقابل آسیا و شرق بگذارند و لولی را مرکز آزادی و دیگری را جهان استبداد بخوانند. به این قبیل اقوال اعتراض هم نمی توان کرد زیرا به اعتراضی

پس می دهند و می پرسند مگر بزرگترین و پایدارترین دموکراسی ها در غرب نیست و مگر بیشتر حکومت های آسیایی استبدادی نیستند ولی نمایشنامه ایرانیان، ۲ هزار و ۵۰۰ سال پیش تر نوشته شده است. در آن زمان، اروپا تازه در حال قوام یافتن بود و شاید بتوان گفت که با دید و رؤیای اشیل، اروپا ساخته شد یعنی اگر چنین رؤیایی نمی بود، اروپا از کجا به وجود می آمد؟ اروپا در اثر اشیل از میثولوژی یونانی بیرون آمد و تاریخش شد. نویسنده گان دوره جدید و بنیانگذاران تجدید اصل و آغاز تاریخ و فرهنگ خود را در آثار یونانیان می جستند. بوسونه، نویسنده کتاب «گفتاری درباره تاریخ جهان» نه فقط در نمایشنامه اشیل بلکه در اپیلاد و لودیسه هومر هم نفرت یونانی از ایرانی را می دیده است. گویی «این نفرت از همان آغاز پدید آمده و جزء طبیعت یونان شده بود. یکی از چیزهایی که شعر هومر را محبوب یونانیان کرده این بود که وی آواز پیروزی ها و برتری های یونان بر آسیا را می سرود. در سوی آسیا ونوس بود یعنی لذت و عشق های جنون آمیز و زن هفتی و در سوی یونان، یونون (Juno) بود یعنی وقار و مناعت همراه با عشق زناشویی و مکر بود یا

فصاحت بیان و زوینتر بود یا خرد سیاسی. در سوی آسیا مریخ سلحشور و خشن قرار داشت یعنی نماینده جنگی که با خشم انجام می گرفت اما در سوی یونان پالاس قرار داشت یعنی هنر رزم و دلاوری زیر فرمان عقل و هوشمندی. (۳) در این راه بوسونه تنها نیست بلکه بیشتر نویسندگان و مورخان اروپایی دوره جدید نظیر سخنان بوسونه را تکرار کرده اند و بنابراین دیگر نمی توان این اظهار نظر ها را به سلیقه ها و حب و بغض های شخصی نویسندگان نسبت داد بلکه یک اصل انسانی، درک که آنها را راه می برده و همه را در مورد آغاز تاریخ غربی همدستان کرده است. گویی عینکی روی چشم همه آنها گذاشته شده بود که با آن صورت غربی و آغاز تاریخ غربی را می دیدند. به عبارت دیگر لازم بود که غربیان وجود تاریخی خود را در برابر شرق و آسیا دریابند. این پیش و نیاز مندی، صفت اتفاقی اروپا نبوده است.

اروپا یک مفهوم تاریخی و فرهنگی است که با یونان و رؤیای یونانی آغاز شده و تعبیر این رؤیای ۲ هزار و ۵۰۰ سال طول کشیده است. درست است که وقتی اشیل پیروزی اروپا و از هم پاشیدگی آسیا را میداند آن در اوج شکوه و علم و فرهنگ بود اما به سوی غلبه بر شرق نمی رفت بلکه در دوران پاپایی تاریخ خود بود و زمانی چندان نگذشت که در نقشه جهان آن روز که رنگ و بالاخره بیرنگ شد تا آنجا که اروپاییان قرون وسطی بیشتر از طریق جهان اسلام با علم و فلسفه یونانیان تماس پیدا کردند. درست است که تاریخ اروپا از یونان آغاز می شود اما این تاریخ صرف سیر و بسط یونانیت نیست. رنسانس هم در یونان واقع نشد مگر این تاریخ اروپا هر چه بود تعبیر رؤیای یونانیان بود. رؤیای

به طور کلی و مخصوصاً رؤیاهای تاریخی عیناً متحقق نمی شود و مثل همه رؤیاهای دیگر مجموعه علائمی است که باید تعبیر شود ولی عناصری از رؤیای که در پایان صورت تحقق پیدا می کند معمولاً از آغاز در رؤیا وجود دارد و همین عناصر است که در حقیقت، مقوم ذات رؤیای و تاریخ بر آمده از آن است. غرب از ابتدا خود را آینه هنر و فلسفه، از استبداد آزادی می دیده و شأن و نقش خود را دفاع از آزادی و مقابله با استبداد و خشونت می دانسته است. آیا در این تلقی دروغ نمی گفته یا فریب نخورده است؟ دروغ چیست؟ وقتی کسی از چیزی و کاری خبر ندارد و در مقام گزارش، خلاف آنچه می داند می گوید، او را دروغ و گوی می خوانند ولی غرب که خود را آزاد و شریک را برده می خواند، هر دو را با همین اوصاف می شناسد. این گفتارها در ک و در یافت قرب از خود و از دیگران است و نه فقط آنها را باور دارد بلکه گفتارش عنصر مهمی در قوام جهان جدید و متجدد شده است. ولی آیا اشیل هم نمی دانسته که آنچه او می نویسد تاریخ نیست یا تاریخ دروغین است؟

اشیل اگر قصد تاریخ نویسی داشت می توانستیم او را دروغگو بخوانیم (در مورد هرودوت مشکل است که دروغگویش ندانیم) ولی اشیل شاعری کرده و در شعر او خود آگاهی غربی آغاز شده است. من گاهی فکر می کنم که اگر «ایرانیان» یک نمایشنامه حقیقی و در عین ترازی های بزرگ نباشد یک اثر عادی و معمولی هم نیست بلکه اشیل هم مثل آرش کمانگیر که جان خود را در تیر گذاشت و به سوی مرز توران پرتاب کرد شعر جان خود را سرود. او در زمره یونانیان بزرگی بود که می یابست راه آموز مرز گذاری شرق و غرب را شنید. آیا به نظر تان عجیب نمی رسد که یک شاعر بزرگ حتی در پایان عمر، خود را یک سرباز و جنگاور بشناسد و در شعری که روی سنگ قبرش حک شده است به جای اینکه بگوید اینجا گور شاعر «اورستیا» و «پرومته در بند» است چنین بسراید: «در زیر این سنگ اشیل خفته است مردی که دلاوری های او را داشت مارا تون یا

ایرانیان بلند گیسو که آنچه را و نیک می شناسند باز نتوانند گفت ولی این درست نیست. سرباز دلاور جنگ های مارا تون و سالامیس یا شعر خود کاری کرد که هرگز در صحنه نبرد از میده انجام دادش بر نمی آمد. او شعر آغاز تاریخ غربی را سرود اکنون بهتر است بگوییم اشیل کسی بوده است که در رؤیای شاعرانه خود، یونان را عین آزادی و شایسته پیروزی می دیده و ایران را مظهر بردگی و مستحق شکست می دانسته است. این یک بینش و اعتقاد است. بینش و اعتقادی که ۲ هزار سال پوشیده و مسکوت مانده تا عصر جدید فرا رسد و آن را باز یابد و به آن تمسک جوید و بینش جدید خود را با آن موجه کند. پانویس ها:

۱ - مقدمه کورس بر ترجمه فکاهی مجموعه آثار نویسنده، تهران، ۱۳۲۲
 ۲ - امیر مهدی بدیع، یونانیان و برهادران، ترجمه مرتضی تقی پور، ص ۱۵
 ۳ - بوسونه گفتار در تاریخ، به نقل از امیر مهدی بدیع، یونانیان و برهادران، ترجمه مرتضی تقی پور، ص ۲۲

محمد اقلی

این آیدی در مقاله مقدم وجودی و تاریخی تکنولوژی بر علم، به ارائه و بسط این نظریه می پردازد که تکنولوژی به معنای مهم و مبرمی هم از نظر وجودی (یا تکنولوژی یک) هم از نظر تاریخی بر علم تقدم دارد. او در مقاله منور قصد دارد که از لحاظ فلسفی، میان علم و تکنولوژی را بر چینه تر کند و برای بر عسر دین مقصود است. آن کند که چرا تقدم وجودی تلقی می شود، تکنولوژی، شرط امکان علم است. آیدی بحث خود را به سه مرحله تقسیم می کند. در مرحله نخست به توضیح نظریاتی می پردازد که معتقد است نظر به منظر و غالب در مورد نسبت میان علم و تکنولوژی است. او این نظریه را تفسیر «اینتلیجنتی» می نامد. در مرحله دوم، به نظر به مختار خود می پردازد که خود را در رسیدن به آن مدیون مارتین هایدگر و لین وارت می شناسد. در فلسفی را مدیون مارتین هایدگر هستم که می توان گفت واضح و سلیقه مند شده معنی است که به فلسفه تکنولوژی برای قرن بیستم شهرت یافته و کسی است که به صریح ترین وجه ممکن در مورد تقدم وجودی تکنولوژی بر علم استدلال کرده است. درین نظریه را مدیون مجموعه عظیم آثار لین وارت هستم کسی که ما را به این امر آگاه ساخته که طی آفرین فلسفی مملکتی تکنولوژی یک رخ دانه که تقدم بر بنیادش علم جدید و زمینه ساز آن در دوره رنسانس و سراسر دوره روشنگری بوده است.

